

دکتر محمدعلی شیرخانی*

یکپارچه شدن جهانی و توسعه اقتصادی - اجتماعی کشورهای در حال توسعه**

چکیده:

اثر یکپارچه شدن جهانی بر کشورهای در حال توسعه بستگی به امکان و سطح ادغام این جوامع در اقتصاد بین‌الملل دارد. اگرچه جهانی شدن با افزایش فعالیت‌های بخش خصوصی همراه است اما در کشورهای در حال توسعه، به‌ویژه با اقتصادی رانته، نقش دولت بسیار تعیین‌کننده است. دولت با اجرای آن دسته از سیاست‌گذاری‌های عمومی که توانایی افراد را برای تولید اقتصادی، فعالیت اجتماعی و مشارکت سیاسی افزایش می‌دهد به امکان ادغام در اقتصاد جهانی و سودبری از فرصت‌های جدیدی که به وجود می‌آورد کمک می‌کند در غیر این صورت به علت فقدان حداقل معیشت، فقدان شبکه اطلاع‌رسانی و عدم امکان مشارکت سیاسی فرصت‌های اقتصادی و اجتماعی از دست رفته و محرومیت اجتماعی تجربه خواهد شد.

واژگان کلیدی:

یکپارچه شدن جهانی/جهانی شدن، توانایی فردی، ادغام اقتصادی، محرومیت اجتماعی، سیاست‌گذاری‌های عمومی.

* دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

** این پژوهش مستخرج از طرح یکپارچه شدن جهانی و توسعه اقتصادی - اجتماعی جهان سوم می‌باشد که با حمایت مالی معاونت پژوهشی دانشگاه تهران انجام شده است.

یکپارچه شدن جهانی، جهان‌گرایی، جهان‌شمولی، جهانی شدن و جهانی‌سازی ترجمه Globalization است که به وسیله اندیشمندان علوم اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشورهای صنعتی و کشورهای در حال توسعه با دیدگاه‌های متفاوت به کار برده می‌شوند. اگرچه دیدگاه‌های مختلف تاریخ‌های متفاوتی را برای آغاز این فرایند اعلام می‌کنند اما مسلماً پس از اعلام «نظم نوین جهانی»^۱ به وسیله ایالات متحده آمریکا بعد از فروپاشی شوروی و بلوک شرق در اوایل دهه ۱۹۹۰ واژه Globalization در ادبیات اقتصادی سیاسی و فرهنگی رایج شده است و حاکی از کم شدن موانع بازرگانی بین‌الملل^۲ و افزایش خصوصی‌سازی و سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی و لذا افزایش نقش شرکت‌های چندملیتی در اقتصاد جهانی است. انقلاب در تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات که باعث کاهش هزینه‌های ارتباطات راه دور و حمل و نقل و افزایش سودآوری اقتصاد بین‌الملل شده است به عنوان مهم‌ترین نیروی پیش برنده به سوی یکپارچه شدن جهان عنوان می‌شود. (۱)

تغییرات ناشی از جهانی شدن به علت رقابتی‌تر کردن اقتصاد بین‌الملل فرصت‌های بیشتری به وجود می‌آورد که کشورها با توجه به آمادگی برای شرکت در چنین رقابتی می‌توانند توقع افزایش سود داشته باشند. با توجه به این واقعیت که نوآوری‌ها معمولاً در کشورهای صنعتی به وجود می‌آید و به کار گرفته می‌شود و همچنین به دلیل سرمایه بیشتر، نیروی کار متخصص‌تر و تکنولوژی برتر،... آزادی‌های بازرگانی ناشی از جهانی شدن این کشورها را در شرایط مناسب‌تری قرار می‌دهد که هم سهم بیشتری از بازار جهانی را به دست آورند و هم فرهنگ و روش زندگی خود را که بر تقاضای جهانی برای صادرات آنها اثر مثبت دارد ترویج نمایند. (۲) به عبارت دیگر، تخصیص بهینه‌تر عوامل تولید در کشورهای شمال می‌تواند شرایط تحمیل سلطه این کشورها بر جنوب را فراهم آورد و به همین دلیل در رابطه با اثرات جهانی شدن در کشورهای در حال توسعه

1. The New World Order.

۲. لازم به ذکر است که مالیه بین‌الملل (بعد پولی اقتصاد بین‌الملل) بسیار بیش از بازرگانی بین‌الملل رشد داشته است.

نگرانی‌هایی وجود دارد.

اثر جهانی شدن بر کشورهای در حال توسعه یکسان نمی‌باشد اما این سؤال برای هر کشوری قابل طرح است که چه تمهیداتی برای حداقل کردن هزینه تغییرات جهانی شدن و حداکثر کردن منافع آن ممکن است؟ در حالت کلی کلید معمای سودبری را می‌بایست در امکان و سطح ادغام اقتصاد ملی در اقتصاد بین‌الملل جستجو کرد که می‌تواند بر سهم هر کشوری از بازار بین‌المللی اثر گذارد. به عبارت دیگر، تخصیص بهینه‌تر عوامل تولید جهت افزایش کیفیت و کاهش هزینه می‌بایست هم در تولید محصولات گذشته و هم در سرمایه‌گذاری‌های جدید مورد توجه قرار گیرد و نوآوری‌های تکنیکی نیز در همین راستا به خدمت گرفته شوند تا هم امکان ادغام افزایش یابد و هم سطح ادغام گسترش یابد.

به عقیده آنهایی که جهانی شدن را به فرصت‌های نو جهت استفاده از تجارب کشورهای صنعتی برای رشد اقتصادی و توسعه سیاسی - اجتماعی در کشورهای در حال توسعه تعبیر می‌کنند جهانی شدن بیشتر از هر چیز تغییر در سیاست‌گذاری‌های کلان اقتصادی که حاکی از تصحیح اشتباهات سیاست‌های گذشته متکی به دخالت دولت در امور اقتصادی است می‌باشد. یعنی تخصیص بهینه‌تر فقط از طریق گسترش هر چه بیشتر فعالیت‌های بخش خصوصی ممکن می‌گردد. اما نکته‌ای که می‌بایست مورد توجه قرار گیرد آن است که در کشورهای در حال توسعه به علت ضعف بخش خصوصی معمولاً نقش دولت در توسعه ملی تعیین‌کننده‌تر است و بخش قابل توجهی از نوآوری‌های اقتصادی و اجتماعی به وسیله سیاست‌گذاری‌های عمومی ایجاد شده‌اند. و به نظر می‌آید برای آینده‌ای قابل پیش‌بینی این نقش دستخوش تغییر بنیادی نگردد. به عبارت دیگر، در این کشورها نقش دولت در تخصیص بهینه‌تر عوامل تولید و در نتیجه امکان ادغام اقتصاد آنها در اقتصاد بین‌المللی غیر قابل انکار است.

دوگانگی بین فرایند جهانی شدن و نقش سنتی دولت‌ها در تغییرات اقتصادی سیاسی - اجتماعی در سطح ملی و بین‌المللی مورد توجه اندیشمندان قرار گرفته است. (۳) این فرضیه را نیز قابل طرح می‌سازد که در صورتی که سیاست‌گذاری‌های عمومی در کشورهای در حال توسعه به توانایی فردی استعانت نمایند امکان استفاده از

فرصت‌هایی که یکپارچه شدن جهانی به وجود می‌آورد فراهم می‌آید. به عبارت دیگر، امکان ادغام کشورهای در حال توسعه در اقتصاد جهانی از طریق سیاست‌گذاری‌های عمومی که توانایی فردی را کمک نمایند ممکن می‌گردد. فرد توانا از نظر اقتصادی مولد، از بعد اجتماعی فعال و از جهت سیاسی مشارکت‌کننده‌ای مسئول تعریف می‌شود. (۴) نقش سیاست‌های عمومی در این رابطه آن است که با کمک به فرایند تواناسازی افراد جامعه را قادر نمایند آنچه را که قبلاً نمی‌توانسته‌اند انجام دهند به انجام رسانند. (۵)

اگر سیاست‌های دولت توانایی افراد جامعه را در بهره‌گیری از فرصت‌هایی که جهانی شدن ایجاد می‌کند افزایش ندهد در فرایند تغییر به علت نداشتن حداقل معیشت، فقدان شبکه اطلاع‌رسانی، عدم امکان مشارکت سیاسی در جهت حفظ و تأمین منافع، و از دست دادن فرصت‌های اقتصادی و اجتماعی جهت تأمین موقعیت اجتماعی درصد قابل توجهی از شهروندان کشورهای در حال توسعه محرومیت اجتماعی^۱ را تجربه خواهند کرد. (۶) قابل ذکر است که فرایند محرومیت آفرین در کشورهای مختلف متفاوت است و عواملی چون فقدان حداقل معیشت و خدمات عمومی در هندوستان، نابرابری در پرو، درجه انسجام قومیت‌ها در کامرون و یا ساختار اقتصادی نامناسب در مکزیک به عنوان عوامل مؤثر در این فرایند شناخته شده‌اند. به نظر می‌رسد در ایران آن دسته از سیاست‌های دولت که به ایجاد فرصت‌های آموزش و اشتغال، تأمین حداقل معیشت، افزایش موقعیت زنان و فراهم نمودن شرایط مشارکت سیاسی معنی‌دار کمک نمایند بر توانایی فردی اثر مثبت می‌گذارند و بر محرومیت اجتماعی مانع می‌آفرینند.

محرومیت اجتماعی

واژه محرومیت اجتماعی اولین بار در ۱۹۷۴ در فرانسه به افرادی که از حمایت تأمین اجتماعی محروم بودند و به آنها مشکل اجتماعی^۲ اطلاق می‌شد به کار گرفته شد تا فرایند عدم ادغام اجتماعی و قطع تدریجی رابطه فرد با جامعه را توضیح دهد این واژه از

1. Social Exclusion.

2. Social Problems.

اواخر دهه ۱۹۸۰ به وسیله کمیسیون اروپا^۱ برای تشریح مشکل بیکاری به خصوص در رابطه با کارگران غیرماهر و مهاجرین به کار گرفته شد و پس از مدتی در اروپای غربی جافتاد و در ایالات متحده مترادف با واژه طبقه پنهان^۲ (مترادف با بیکاری پنهان) به کار رفت. از اواسط دهه ۱۹۹۰ برنامه توسعه سازمان ملل متحد^۳ واژه محرومیت اجتماعی را جهت توضیح اثرات سیاست‌گذاری‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بر رفاه عامه مورد استفاده قرار داد. این واژه در غرب بعضاً مترادف با نابرابری^۴، غیرعادلانه^۵ و فقرای جدید^۶ جهت توضیح مشکل گسستن روابط بین افراد و جامعه به کار برده می‌شود. حلقه ارتباطی برای شمولیت اجتماعی^۷، با اشتغال و مشارکت افراد در بازار کار ایجاد می‌شود. سیلور و ویلکینسن (۷) در این رابطه توضیح می‌دهند که بیکار شدن و سپس وابستگی مالی به علت از دست دادن درآمد برای تأمین اقتصادی - اجتماعی و بالاخره عدم امکان مشارکت در فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی به علت راه نیافتن به بازار کار به مثابه حلقه‌هایی هستند که به از هم پاشیدگی خانوادگی و به هم ریختن شبکه اجتماعی^۸ منجر شده محرومیت اجتماعی را به دنبال می‌آورند.

فریه (۸)، گور (۹)، ولف (۱۰) و یه‌پز (۱۱) کارایی مدل‌های غربی محرومیت را برای کشورهای در حال توسعه مورد تردید قرار می‌دهند و عقیده دارند که محرومیت در کشورهای در حال توسعه به تعمیق مشکلات کهنه و مزمن توجه دارد. ولف محرومیت از معاش (در اثر فرایند صنعتی شدن برنامه‌های دولتی که بیکاری و اشتغال کاذب به وجود می‌آورد) محرومیت از خدمات اجتماعی، رفاه و امنیت (بهداشت، آموزش، مسکن، آب آشامیدنی) محرومیت از فرهنگ مصرفی (کالاهای الکترونیک، تلویزیون رنگی، ...) محرومیت از انتخاب سیاسی (تصمیمات سیاسی که به علت فشارهای داخلی و خارجی بدون در نظر گرفتن نظر اکثریت گرفته می‌شود) محرومیت از سازماندهی

1. European Commission.

3. UNDP.

5. Injustice.

7. Social Inclusion.

2. Underclass.

4. Inequality.

6. New Poor.

8. Social Network.

(مشارکت، حرکت‌های جمعی و سازمان یافته)، محرومیت اطلاعاتی (نقش اطلاعات در زندگی، فنون و عدم دسترسی به آن) را در کشورهای در حال توسعه مهم می‌دانند. محرومان کسانی هستند که هم از خدمات و کالاهای اساسی بی‌بهره‌اند و هم فاقد شبکه ارتباط اجتماعی و نمایندگان سیاسی مؤثر^۱ می‌باشند که آنها را جهت ادغام دوباره در اجتماع یاری دهد و لذا در دور باطل فقر و محرومیت به دام می‌افتند.

در کشورهای در حال توسعه قدرت تقسیم‌کنندگی^۲ نظام سیاسی در رابطه با منافع اقتصادی و امکانات اجتماعی بسیار مهم است و در رابطه با ایران نقش درآمد نفت در اقتصادی رانتی و همچنین شرایط انقلابی که وجود شبکه ارتباطی^۳ برای محرومان را میسر می‌سازد قابل توجه‌اند. رهیافت محرومیت اجتماعی در کشورهای روسیه، هند، تایلند، تانزانیا، یمن و پرو به عنوان بخشی از استراتژی مبارزه با فقر به کار برده شده و به انجام رسیده است و در کشورهای برزیل، مکزیک، تونس، ونزوئلا و کامرون در حال انجام است.

جهانی شدن و کشورهای در حال توسعه

اصطلاح جهانی شدن که از حدود یک دهه قبل بسیار بیش از گذشته به کار گرفته می‌شود، با تعاریف متفاوت و در شرایط بسیار ملتهب و متغیر بین‌المللی در پردازش تئوری‌های روابط بین‌الملل و توسعه اقتصادی اجتماعی و سیاسی مؤثر بوده است. نظریه‌پردازان با دیدگاه‌های متفاوت تعاملات بین‌المللی را در شرایط بعد از فروپاشی شوروی و بلوک شرق تبیین کرده‌اند و نتایج اثرات جهانی شدن بر جوامع مختلف را پیش‌بینی کرده‌اند. تعارض دیدگاه‌ها در رابطه با اثر جهانی شدن بر توسعه ملی در کشورهای در حال توسعه بیشتر بوده است.

در حالت کلی سه دیدگاه و یا مکتب فکری در روابط بین‌الملل و جهانی شدن مطرح است. رئالیسم که قدیمی‌ترین مکتب روابط بین‌الملل است قدرت را خمیرمایه سیاست

-
1. Effective political representation.
 2. Distributive power.
 3. Network.

می‌داند^۱ و دولت‌ها را به‌عنوان بازیگران اصلی در سیاست بین‌الملل به حساب می‌آورد. به علت فقدان قدرت مرکزی، نظم بین‌المللی نتیجهٔ موازنهٔ قوایی است که از طریق تعامل بین دولت‌ها به وجود می‌آید و در این رابطه مهم‌ترین ابزار اجرای سیاست خارجی نیروی نظامی شناخته می‌شود. چون روابط بین‌الملل به بازی با مجموعه صفر^۲ تعبیر می‌شود که نفع بیشتر هر کشور متضمن ضرر کشور دیگر است از هر دولتی توقع می‌رود که در بازار برای به دست آوردن منافع بیشتر با تدبیر و تردستی^۳ دخالت نماید. رئالیسم طرفدار نظام سرمایه‌داری بین‌المللی است و با مرکانتیلیسم^۴ و با طرفداران سیاست‌های حمایت‌گرایانه^۵ در بعد اقتصادی مشترکات دارد و دخالت دولت را جهت حفظ منافع ملی لازم می‌داند.

نئورئالیست‌ها که در اواخر قرن بیستم مطرح شدند به ساختار جهانی سیاست نیز توجه می‌کنند و دو قطبی، چند قطبی و یا یک قطبی شدن جهان را به علت آنکه قواعد رفتاری متفاوتی را اعمال می‌کنند در تحلیل‌های روابط بین‌الملل مورد توجه قرار می‌دهند. (۱۲) رئالیست‌ها معمولاً فرایند جهانی شدن را مورد تردید قرار می‌دهند چرا که سازمان‌هایی چون صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی را مخلوقات دولت‌ها می‌دانند که آزادی عمل آنها با سیاست دولت‌ها بخصوص حکومت‌های کشورهای صنعتی محدود می‌شوند. لذا جهانی شدن را باعث کم رنگ شدن حاکمیت دولت‌ها در نظام بین‌المللی نمی‌دانند و معتقدند که اثرگذاری آن بر ابعاد اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی زندگی بشر از طریق نظام سیاسی بین‌المللی خواهد بود. اگرچه واقع‌گرایی مهم‌ترین دیدگاه روابط بین‌الملل به حساب می‌آید اما مهم‌ترین دیدگاه اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرالیسم است. (۱۳) لیبرال‌های ارتدکس به اقتصاد نئوکلاسیک‌های مبتنی بر بازار آزاد معتقدند و روابط بین‌المللی را بازی با مجموعه

1. Power is the essence of politics.

2. Zero - Sum Game.

3. Manipulation.

4. Merchantelism.

5. Protectionism.

مثبت^۱ که تمام مشارکت‌کنندگان هم زمان می‌توانند سود ببرند فرض می‌کنند. اگر چه سودها و منافع با توجه به قابلیت کشور در رقابت بین‌الملل حاصل می‌شود، همکاری و تعاون بین کشورها و سازمان‌های بین‌المللی در مدیریت اقتصادی و در پای‌بندی به هنجارها و قوانین و مقررات اقتصاد سیاسی بین‌المللی با اهمیت فرض می‌شود. این اهمیت در روابط بین کشورهای صنعتی موسوم به شمال بیشتر معنی پیدا می‌کند و کار سیاست را یافتن راه‌کارهای همکاری‌های بین‌المللی می‌دانند. آزادسازی اقتصادی و فعالیت بیشتر بخش خصوصی به عنوان موتور تغییر و توسعه و مشوق نوآوری‌ها شمرده می‌شود و در کشورهای در حال توسعه سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را جهت کمک به مشکل انباشت سرمایه توصیه می‌کنند تا با تغییرات ساختاری و تعدیلات اقتصادی شرایط مناسب برای فعالیت بخش خصوصی و از بین بردن فساد اقتصادی که با اقتصادهای دولتی بیشتر تجربه می‌شوند فراهم آید و با ایجاد اشتغال و کارایی بیشتر امکان رقابت و در نتیجه ادغام در بازار بین‌المللی ایجاد شود.

اگرچه لیبرالیسم به عنوان مدعی رئالیسم مطرح شد اما با پایان جنگ سرد و به‌خصوص پس از اعلام نظم نوین جهانی به وسیله ایالات متحده آمریکا و در دوران جهانی شدن ظهور پر قدرت تری داشته است. لیبرالیسم با توجه به فردگرایی و محدود کردن نقش دولت، با جهانی شدن سنخیت دارد اما در کشورهای در حال توسعه معمولاً با توجه به سابقه کم حکومت‌های دموکراتیک و با توجه به نقش دولت در فرایند نوگرایی از حمایت کمتری برخوردار بوده است. ارزش‌های لیبرال چون فردگرایی و سکولاریسم که در غرب پسندیده است در کشورهای جنوب نه همان کارایی را دارد و نه لزوماً به همان درجه از مقبولیت برخوردار است و به همین دلیل نیز انگ اروپا محوری^۲ بودن ایده‌هایش را به یدک می‌کشد و چون ارزش‌های گروه‌های خاصی را مطرح می‌سازد به عنوان بخشی از فرایند سیاسی جهانی شدن به حساب می‌آید، در حالی که مشکلات کشورهای در حال توسعه بیشتر اقتصادی است و اثرات فرایند اقتصادی جهانی شدن برای آنها ملموس‌تر است.

سومین مکتب فکری، ساختارگرایان تاریخی^۱ معتقدند که تاریخ گواه استثمار طبقه فقیر به وسیله طبقه ثروتمند است که ساختار آن در زمان‌های متفاوت به صورت‌های متفاوت به وجود آمده است و نظم کنونی جهانی سلطه روابط تولیدی سرمایه‌داری^۲ است که طبقه سرمایه‌دار یا بورژوا به استثمار طبقه کارگر یا پرولتاریا مشغول است. بعضی از ساختارگرایان تاریخی چون نظریه‌پردازان وابستگی و یا نظم جهانی^۳ به استثمار کشورهای در حال توسعه موسوم به پیرامون^۴ به وسیله کشورهای صنعتی موسوم به مرکز^۵ توجه می‌کنند. ساختارگرایان تاریخی مخالف نظام سرمایه‌داری بین‌المللی بوده و سوسیالیسم را تنها راه پایان دادن به استثمار ملی و بین‌المللی می‌دانند. (۱۴)

ساختارگرایان، جهانی شدن را با اهمیت فرض می‌کنند اما آثار آن را به خصوص در رابطه با کشورهای فقیر بسیار منفی ارزیابی می‌کنند. و علت آن را نرسیدن این کشورها به آخرین مرحله سرمایه‌داری که به جهانی شدن مشهور شده است دانسته و بازنده بودن آنها را در رقابت بین‌المللی طبیعی فرض می‌کنند، چرا که فرصت‌های بسیار کمتری برای سودبری در مرحله جدید امپریالیسم غربی خواهند داشت. ساختارگرایان بیش از رئالیست‌ها و لیبرال‌ها بر نابرابری بین شمال و جنوب و استثمار جنوب به وسیله شمال اصرار می‌ورزند.

اگرچه هدف از این مقاله بررسی مکاتب متفاوت روابط بین‌الملل و یا اقتصاد سیاسی بین‌المللی نیست اما به قول رابرت کوهن آشنایی با رئالیسم، لیبرالیسم و ساختارگرایی تاریخی نقطه شروع مهمی است که بتوان منظر مناسبی برای توجه و بررسی موضوعات پایه‌ای در تجارت و روابط پولی در اقتصاد سیاسی بین‌المللی به دست آورد.^۶ (۱۵)

1. Historical Structuralists.

2. The dominance of capitalist relations of production.

3. Dependency or World System theorists.

4. Periphery.

5. Core.

۶. این تقسیم‌بندی با کمی تفاوت در ادبیات اقتصاد سیاسی جا افتاده است. اما باید توجه کرد که اولاً این

مکاتب مجموعه ارزش‌های متفاوتی^۱ را نمایندگی می‌کنند و لذا تحلیل‌های متفاوتی از موضوع مورد توجه این مقاله یعنی اثر جهانی شدن بر کشورهای در حال توسعه ارائه می‌دهند.

لیبرال‌ها معتقدند جهانی شدن می‌تواند فرصت‌های نو و بیشتری را جهت رشد اقتصادی و توسعه اجتماعی سیاسی فراهم آورد و امیدوارند رقابت بین‌المللی و کم کردن دخالت دولت‌ها در اقتصاد این کشورها نیز به بهینه‌سازی اقتصادی و بهره‌وری بیشتر بینجامد. تحمیل مقررات سازمان بازرگانی جهانی را باعث نظم‌پذیری اقتصاد ملی و رعایت استانداردهای بین‌المللی را باعث افزایش کیفیت تولیدات و افزایش صادرات به جامعه جهانی تحلیل می‌کنند. به عبارت دیگر، عامل بین‌المللی را نیروی محرکه‌ای برای سامان دادن به اقتصاد ملی و دستیابی به بازار جهانی ارزیابی می‌کنند و تغییر در شرایط توسعه نیافتگی را در اتمام بر مشارکت در جامعه بین‌الملل دانسته و لذا عضویت در سازمان تجارت جهانی را لازم می‌دانند. در این راستا به کارگیری توصیه‌های بانک بازرگانی و صندوق بین‌المللی پول را در رفع معضلات اقتصادی راهگشا می‌دانند، چرا که امید دارند باعث جذب سرمایه خارجی که فقدان آن را از علت‌های تعیین‌کننده عقب ماندگی ارزیابی می‌کنند شود.

ساختارگرایان تاریخگرا و بعضاً رئالیست‌ها معتقدند با توجه به تجارب تاریخی روابط شمال و جنوب، افزایش نقش بازار به نفع کشورهای صنعتی که با ظرفیت‌های اقتصادی بالا عمل می‌کنند خواهد بود و نظر به افزایش سهم تجارت خارجی و مالیه بین‌الملل در تولید ناخالص جهانی فاصله درآمدی بین جوامع صنعتی و کشورهای فقیر با گذشت زمان بیشتر شده و به علت دسترسی کشورهای صنعتی به عوامل تولید، تکنولوژی و مدیریت بهتر و فرصت‌های بیشتر سود آنها به ضرر کشورهای فقیر تأمین می‌شود. (۱۶) به علاوه، کاهش موانع بین‌المللی به سندیکا‌های تبهکاری چون قاچاقچیان

مکتب‌ها مرزهای کاملاً مشخصی از یکدیگر ندارند و بر یکدیگر اثر می‌گذارند. دوم آنکه تئوری‌هایی چون ثبات هژمونیک (Hegemonic Stability Theory) بر بیش از یکی از مکتب‌های فوق تکیه می‌کنند.

بین‌المللی و یا شویندگان پول کمک می‌کند و به علت افزایش فاصله درآمدی کشورهای فقیر و غنی بستر جرم‌زایی در کشورهای فقیر آماده می‌شود.

مواضع کشورهای در حال توسعه نیز یکسان نمی‌باشد، عده‌ای جهانی شدن را به عنوان روشی مقبول می‌پذیرند. این مقبولیت در گفته لویس جیقه به خوبی هویداست. او می‌گوید: «جهانی شدن برخلاف تصور برخی‌ها، استعمار نیست، بلکه مشارکتی مؤثر و سودمند در یک اقتصادی جدید مبتنی بر توسعه و آزادی و شناخت است، و در این میان دولت هوشیار دولتی است که اصول و قواعد بازی را با دقت بررسی نموده و با موفقیت آن را اعمال کند.» (۱۷) عده‌ای جهانی شدن را به علت تفوق روش مدرن غربی در تولید و مصرف به غربی شدن و به خصوص امریکایی شدن تعبیر کرده‌اند و آن را پروژه‌ای که توسط ابرقدرت پیروز یعنی ایالات متحده جهت تسلط بر تمام جهان طراحی شده می‌دانند. سرمایه بیشتر، تخصص و تکنولوژی و نوآوری‌ها در ارتباطات و به خصوص تفوق بر بازار بین‌المللی، به آنها امکان می‌دهد که پروژه جهانی سازی را پیاده نمایند. شرکت‌های چند ملیتی عامل اجرای چنین پروژه‌ای شمرده می‌شوند و نتیجه آن نیز افزایش نابرابری‌ها بین ملت‌ها و اثر منفی بر پیشرفت اقتصادی و اجتماعی کشورهای جنوب ارزیابی می‌شود که با کاهش خودباوری و اعتماد به نفس^۱ به تعمیق وابستگی منجر می‌شود. به علاوه جهانی شدن به کاهش سلطه (قدرت)^۲ دولت‌ها منجر شده و چون دولت‌ها نقش تعیین‌کننده در توسعه کشورهای عقب‌مانده دارند، فرایند جهانی شدن به هر صورت به ضرر این جوامع خواهد بود. جهت نشان دادن پروژه بودن تغییرات جهانی از واژه «جهانی سازی» استفاده می‌کنند.

به هر جهت سؤال آن است که آیا آنچه موافقان جهانی شدن می‌گویند صحیح است و یا آنچه که مخالفان اظهار می‌دارند صحت دارد؟ آنچه مسلم است آن است که تحولات بسیاری در ابعاد مختلف در سطح بین‌المللی و با سرعت بیش از گذشته به وقوع می‌پیوندند که اگر جوامع بازیگرانی فعال باشند و یا تماشاگرانی منفعل بر آنها اثر خواهند گذاشت. به نظر می‌آید نحوه اثرگذاری هم به شرایط داخلی و هم به شرایط

بین‌المللی بستگی دارد. تغییرات، فرصت‌های نو و بیشتری را جهت رشد اقتصادی و توسعه سیاسی و اجتماعی فراهم می‌آورد، مشروط بر آنکه شرایط ادغام در اقتصاد جهانی و استفاده از تجارب و نوآوری‌های صنعتی در جوامع عقب‌مانده و بهره‌گیری از فرصت‌های جدید هم در سطح ملی و هم بین‌المللی فراهم آید.

در بعد بین‌المللی افزایش تجارت، رشد سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی و ارتباطات بیشتر باعث افزایش تجانس بیشتر جهانی^۱، همسان‌سازی و افزایش هماهنگی‌های بین‌المللی است که به صورت‌های استاندارد شدن محصولات، روش‌های تولید^۲ و همچنین نزدیک شدن سلاقی و اولویت‌های مصرف‌کنندگان^۳ به یکدیگر نمود می‌یابد. در واقع روش‌های تولید جدید و عرضه محصولات با استانداردهای بین‌المللی سلاقی و اولویت‌های مصرفی را نیز می‌تواند شکل دهد. در مقایسه با دهه‌های گذشته و با توجه به امکان دستیابی سریع‌تر به اطلاعات در مورد روش تولید و بازار کالا و خدمات، رقابت‌ها فشرده‌تر از گذشته است که تخصیص بهینه‌تر عوامل تولید، رعایت استانداردها، رشد نوآوری‌ها و استفاده از قابلیت‌های کشورها در احراز مزیت‌های نسبی جهت تاب آوردن در بازار را طلب می‌کند. در کنار افزایش کارایی‌های اقتصادی بعد سیاسی روابط بین‌الملل و نقش کشورها و سازمان‌های بین‌المللی نیز می‌بایست مورد توجه قرار گیرد.

در بعد ملی پیشرفت و توسعه در کشورهای در حال توسعه معمولاً به دولت بستگی دارد. امکانات بیشتر آموزشی و بهداشتی و حداقل معیشت برای عامه مردم و حمایت از حقوق شهروندان به وسیله سیاست‌گذاری‌های عمومی تأمین می‌شود و از خروجی‌های ساختار سیاسی است. در صورت بروز مشکلات اقتصادی و به‌خصوص سیاسی، فرایند توسعه و تغییر نیز به مخاطره می‌افتد. در کشورهای با اقتصاد رانتهی فرایند نوگرایی به سیاست‌های دولت وابسته‌تر است و عواملی که بر دولت اثر گذارند بر فرایند توسعه ملی نیز مؤثر خواهند بود. (۱۸) در واقع از ویژگی‌های کشورهای رانتهی تخصیص

-
1. International Homogenization.
 2. Production Methods.
 3. Consumer Preference.

قدرتمندانه منابع و امکانات به وسیله دولت با توجه به اولویت‌های نظام سیاسی است. (۱۹) در کشورهای صادرکننده نفت و از جمله ایران نوسانات قیمت نفت بر نرخ سرمایه‌گذاری دولت و تخصیص منابع جهت اجرای برنامه‌های توسعه ملی مستقیماً و به صورت محسوس اثر گذار است. (۲۰) به علاوه، با توجه به اینکه مکانیسم قیمت‌ها به تنهایی نمی‌تواند بازار نیروی کار و اعتبارات را به خصوص در کشورهای با اقتصاد رانتی تنظیم نماید، نقش دولت هم در سیاست‌گذاری‌هایی که حداقل معیشت و اشتغال را فراهم آورند و هم در حمایت از حقوق شهروندان برای ایجاد احساس امنیت مالی و فرصت برابر در دستیابی به اعتبارات مهم است. (۲۱)

به نظر می‌آید از یک طرف در بعد بین‌المللی، آزادسازی اقتصادی و فعالیت بیشتر بخش خصوصی به عنوان موتور تغییر و توسعه توصیه می‌شود و دخالت دولت در امور اقتصادی را محدودکننده رشد خلاقیت‌ها و نوآوری‌ها می‌دانند و از عواملی که به رشد فساد اقتصادی به خصوص ترویج ارتشاء می‌انجامد نام می‌برند و از طرف دیگر در بعد ملی با توجه به شرایط اقتصادی ویژه کشورهایی چون ایران دولت همیشه نقش تعیین‌کننده در تغییر را داشته و این نقش در بعد از انقلاب همچنان ادامه یافته است. در واقع به غیر از انقلاب اسلامی تمام تغییرات و نوآوری‌ها به وسیله دولت پایه‌ریزی شده است. به عبارت دیگر، در ایران با توجه به اهمیت نقش دولت در توسعه ملی دخالت در فعالیت‌های اقتصادی لازم و مکمل بخش خصوصی به نظر می‌رسد و تا زمانی که ایران در زمره کشورهای در حال توسعه و دارای اقتصادی وابسته به درآمدهای نفتی است تغییر بنیادی در این رابطه بسیار بعید به نظر می‌رسد.

سؤالی که مطرح می‌شود آن است که چه محکی جهت ارزیابی حد و چگونگی دخالت دولت در اقتصاد جهت افزایش امکان رقابت در سطح بین‌المللی مورد استفاده قرار گیرد؟ همان‌طوری که قبلاً اشاره شد جهانی شدن بر جوامع مختلف به صورت‌های متفاوت اثر می‌گذارد و اگر شرایط ادغام اقتصادی فراهم نیاید احتمال آنکه فرایند جهانی شدن به محرومیت اجتماعی منجر شود افزایش می‌یابد. رهیافت توانایی فردی، علل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی محرومیت اجتماعی را به چالش می‌کشد، چراکه اعمال اراده فردی افراد توانا در تحصیل زندگی با کیفیت بهتر زمینه حذف عواملی را که به

پروسه محرومیت‌زایی کمک می‌کند را فراهم می‌سازد. امکانات و فرصت‌های که سیاست‌گذاری‌های عمومی برای کمک به فرایند توانایی فردی به وجود می‌آورند نقش دولت و سیاست را در این فرایند نشان می‌دهد. دولت با اجرای آن دسته از برنامه‌های توسعه ملی که به توانایی فردی کمک می‌کنند تمایل به زندگی با کیفیت بهتر را در توده مردم افزایش می‌دهد و انگیزه مشارکت در فعالیت‌های اقتصادی اجتماعی و سیاسی را بیشتر می‌کند. افراد توانا با مشارکت در بخش خصوصی امکان توسعه فعالیت‌های این بخش را فراهم می‌آورند و با ایفای نقش مسئولانه شهروندی با توقعاتی معقولانه متقابلاً کارایی بخش‌های دولتی را افزایش می‌دهند.

تواناسازی و ادغام اقتصادی

واژه تواناسازی از دهه ۱۹۶۰ در ادبیات علوم سیاسی جا باز کرد و در ابتدا مورد توجه فعالان سیاسی چپ جدید^۱ در ایالات متحده آمریکا و سپس مورد توجه راست‌های^۲ سیاسی و بالاخره جریان اصلی سیاست^۳ در آمریکا قرار گرفت. (۲۲) باربارا کروایک شانک آن را تکنولوژی شهروندسازی به مفهوم استراتژی که افراد جامعه را از شهروندانی بی‌قدرت و منفعل به شهروندانی فعال تبدیل نماید تعریف کرده است و لازمه تکنولوژی شهروندی را آگاهی از ضعف و عدم توانایی، علل چنین ناتوانی و اقداماتی که بتواند این شرایط را تغییر دهد می‌داند (۲۳) به عقیده کومینگ مردم توانا، به نقاط ضعف خود کاملاً آگاهند و اهداف خود را به خوبی تشخیص می‌دهند و در رابطه با قابلیت خویش در رسیدن به اهداف خوش‌بینانه می‌اندیشند و لذا احساس قوت درباره قابلیت انجام کارها و کنترل و انتخاب در مورد حوادث زندگی خویش دارند. (۲۴)

فرگوسان تأکید توانایی بر بعد همکاری در روابط متقابل بین انسان‌ها را مورد توجه قرار می‌دهد، چرا که توانایی با به‌کارگیری تصورات ما در گسترش ظرفیت‌ها و افزایش

1. 1960's New Left Political Activists.

2. The Right.

3. The Mainstream of American Politics.

قابلیت‌ها، سعی می‌کند که ما را به مشارکت ترغیب و بازیگری فعال جهت تعمیق زندگی جمعی وادارد. (۲۵) او به علاوه اظهار می‌دارد که قدرت قابل تبدیل به توانایی است، مشروط بر آنکه دولت‌ها بتوانند شرایطی برای رشد ظرفیت جهت ایجاد رابطه متقابل^۱ را فراهم آورده و تعامل بین شهروندان را جهت افزایش اعتماد به نفس^۲ تسهیل نمایند و البته موفقیت دولت بستگی به ایجاد ساختارهای لازم برای روابط جمعی و تشکیلات مورد نیاز مشارکت برای ایجاد و حفظ توانایی دارد. به هر جهت سیاست مشارکت عامه^۳ پیش شرط حصول به تواناسازی افراد به حساب می‌آید.

مکاتب مختلف دیدگاه‌های متفاوتی را در رابطه با پیشرفت در کشورهای در حال توسعه مطرح کرده‌اند و مدل‌های مختلفی جهت توسعه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ارائه داده‌اند. وجه مشترک این مدل‌ها معمولاً آن است که مدعی اند که فقط مدل آنها معبری را در جهت تعمیم توسعه از یک بخش مثلاً اقتصاد و یا سیاست و یا فرهنگی به بخش‌های دیگر جامعه فراهم می‌سازد. به عبارت دیگر، مکاتب مزبور معتقدند بخشی را که مورد توجه قرار می‌دهند خواهد توانست به صورت مکانیسم ماشه‌ای^۴ عمل نماید و پیشرفت در یک بعد را به ابعاد دیگر زندگی اکثریت جامعه تسری دهد. نتیجه چنین دیدگاه‌هایی آن بوده است که سعادت و رفاه اکثریت افراد جامعه نتیجه جانبی توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی فرض شود.

دیدگاه توانایی، تواناسازی انسان را مرکز و مبنای اعتبار تأیید تغییرات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی قرار می‌دهد. به عبارت ساده‌تر، اگر فرآیند تواناسازی با موفقیت همراه شود توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نیز به عنوان نتایج جانبی آن حاصل خواهد شد. بسیاری از پژوهشگران رشته‌های مختلف علوم انسانی از اواسط قرن بیستم این واقعیت را تأیید می‌کنند که سرمایه انسانی بیشتر وجه تمایز کشورهای پیشرفته و در حال توسعه است. (۲۶) و به همین دلیل در فرآیند توانایی فردی، افزایش ظرفیت‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی افراد هدف مستقیم سیاست‌گذاری‌های عمومی و معیار

1. Relational Capacity.

2. Interactive Competence.

3. Mass Participatory Politics.

4. Triggering Mechanism.

ارزیابی درجه موفقیت آنها محسوب می‌شود و البته پیشرفت‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی نتایج جانبی ولی قطعی فرایند تواناسازی خواهند بود که این در حقیقت وجه تمایز بنیادی دیدگاه توانایی با دیدگاه‌های دیگر توسعه است.

سیاست‌گذاری‌های عمومی دولت در دستیابی به اهداف توانایی یعنی تبدیل افراد ضعیف و ناتوان به افرادی مولد، فعال و مشارکت‌کننده در ابعاد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نقش اساسی دارند، چراکه دولت به علت سلطه بر روابط وابستگی متقابل^۱ بین نیروهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و به علت دارا بدون تشکیلات و سازمان‌های اداری (دیوانسالاری) و با توجه به حق استفاده مشروع و منحصر به فرد از قدرت در کنترل و به‌کارگیری منابع ملی و امکانات کشور می‌تواند با نفوذ^۲ در بخش‌هایی از جامعه که تصور می‌شود بر توانایی افراد تأثیر گذار هستند مؤثر باشد.

با توجه به آنکه عقب‌ماندگی‌های اقتصادی از مهم‌ترین عوامل در ممانعت از ادغام در اقتصاد رقابتی بین‌المللی است به‌کارگیری سیاست‌های ریشه‌ای^۳ شیوه‌ای مجاب‌کننده جهت ایجاد ارتباط بین منافع مردم و دولت ارائه می‌کند که می‌تواند انرژی متراکم توده مردم را برای حمایت از اقتدار دولت جهت اجرای سیاست‌گذاری‌های فوق آزاد کند. (۲۷) برداشتی چنین از سیاست‌های ریشه‌ای از این استدلال حمایت می‌کند که در کشورهای در حال توسعه‌ای چون ایران ادغام اقتصادی، سیاسی و اجتماعی حتی در شرایط عدم تحقق همه پیش‌نیازهای اقتصادی - اجتماعی‌ای که در کشورهای صنعتی جهت ادغام در سرمایه‌داری بین‌المللی تجربه شده‌اند امکان‌پذیر است. (۲۸) چون سیاست‌های ریشه‌ای و فرایند توانایی فردی هر دو ماهیتی سیاسی دارند. طبیعی است که دولت مهم‌ترین نقش را در اجرای آنها به عهده گیرد.

با توجه به نقش دولت در فرایند توسعه در کشورهای با اقتصاد رانتی قابل ذکر است که دولت از طریق بسیج نهادی^۴ می‌تواند به بسیج اجتماعی دست یابد که به قول دویچ فرایندی است که «مجموعه اصلی تعهدات اجتماعی، اقتصادی و روانی کهن جامعه را

1. Interdependent Relationships.

2. Penetration.

3. Grassroots Politics.

4. Institutional Mobilization.

در هم می‌شکند تا مردم را برای پذیرش شیوه تازه‌ای از رفتار و اجتماعی شدن آماده کند.» (۲۹) اجتماعی کردن مردم با هنجارهای لازم زندگی مدرن و قبول مسئولیت‌ها و تعهدات ناشی از آن، فرایند جان‌شین کردن عوامل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی نو به جای کهنه را، که عامل بازدارندهٔ ادغام در سرمایه‌داری بین‌المللی است به وجود آورده و سرعت می‌بخشد. البته دویچ از ماهیت تغییرات ذکر نمی‌کند، در حالی که ضوابط فرایند توانایی فردی برای ماهیت تغییرات محک و معیار ارائه می‌دهد. در این رابطه بسیج توده‌ای در کنار سیاست‌گذاری‌های عمومی با فراهم آوردن شرایط مشارکت و جا انداختن مشارکت به عنوان هنجار غالب حس همکاری با دولت براساس انگیزه منافع شخصی را بر می‌انگیزد. این دیدگاه قابلیت بسیج‌کنندگی دولت را در اشاعهٔ حس مشارکت عامه در جهت متأثر ساختن عوامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ادغام از طریق فرایند توانایی فردی تعیین‌کننده می‌بیند و لذا از این منظر کیفیت سیاست‌های عمومی از دو جهت ارزیابی می‌گردد یکی آنکه به افزایش توانایی افراد کمک کند و دوم آنکه زمینه اعمال اراده فردی افراد توانا را فراهم آورد.

الوین رویه معتقد است نظام سیاسی در شرایط عقب‌ماندگی اقتصادی عاملی تعیین‌کننده در توسعه و رفاه عمومی است و وجود دولتی مقتدر با توانایی بسیج توده‌ای را دارای اثر قطعی در تغییر شرایط مردم طبقه پایین جامعه می‌داند. (۳۰) اتوود و هم‌فکرانش نیز بر لزوم دخالت دولت‌ها در برنامه توسعه کشورهای عقب مانده تأکید می‌کنند و توسعه در این کشورها را پدیده‌ای بیشتر سیاسی تلقی می‌کنند تا اجتماعی و اقتصادی. (۳۱) نحوهٔ دخالت دولت و علت همکاری مردم به صورت حلقه گمشده‌ای در تحقیقات رویه، اتوود و هم‌فکرانش به چشم می‌خورد. این خلاء را تحقیقات سازمان ملل در رابطه با توانایی فردی و نقش دولت در دستیابی به آن به عنوان راه حل ممکن پر کرده است. (۳۲)

تحقیقات جمعی از جامعه‌شناسان حاکی از ارتباطی در هم تنیده^۱ بین تئوری‌های

کنش جمعی^۱، حرکت‌های اجتماعی^۲ و جهانی شدن است. آنها معتقدند این تنیدگی طبیعی است و تحلیل حرکت‌های اجتماعی نمی‌تواند از تحلیل‌هایی که جهانی شدن را مورد توجه قرار می‌دهند حذف شوند به‌ویژه ابعادی که سازمان‌های انسانی و یا پیچیدگی سازماندهی آنها را مورد توجه قرار می‌دهند. توجه به این درهم تنیدگی باعث می‌شود که دیگر نیازی به تحلیل جهانی شدن از ابعاد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به صورت مجزا نباشد. شناخت از ارتباط بین تئوری‌های کنش جمعی، حرکت‌های اجتماعی و جهانی شدن به ما کمک خواهند کرد تا درک بهتری از چگونگی و امکان انتقال جوامع از کمتر توسعه‌یافتگی به بیشتر توسعه‌یافتگی داشته باشیم. (۳۳)

انتقادهای به واقع‌گرایان و تجربه تاریخی لیبرالیسم و دیدگاه ساختارگرایان تاریخی حاکی از آن است که رهیافت توانایی فردی راهکاری مناسب‌تر در رابطه با انتقال کشورهای در حال توسعه از کمتر توسعه‌یافتگی به بیشتر توسعه‌یافتگی ارائه می‌دهد. چرا که برخلاف نظر واقع‌گرایان در بسیاری از مواقع تهدیدات علیه کشورهای در حال توسعه از طرف دولت‌های خودشان است نه از جانب دشمن خارجی. به علاوه، در بیشتر موارد تهدیدات امنیتی نیست بلکه سوء مدیریت در تخصیص بهینه عوامل تولید و یا توزیع غیر عادلانه کالا و خدمات و امکانات است که بر موقعیت اقتصادی و اجتماعی شهروندان اثر سوء می‌گذارد. فقر، نابرابری، تبعیضات قومی، مذهبی، نژادی و جنسی، فقدان آموزش و بهداشت و رعایت نشدن حقوق اولیه انسانی بیش از مسائل امنیتی مردم کشورهای جنوب را تهدید می‌کند.

لیبرال‌ها که عموماً به عمل مستقل بازار و هماهنگ شدن دولت‌ها با این فرایند معتقدند برای جهانی شدن هویتی مستقل قائلند که به وسیله تکنولوژی‌هایی نو، سازمان‌های اقتصادی و روند فرهنگی خاصی تغذیه شده تداوم می‌یابد و منافع آن از طریق مکانیسم بازار بین تمام مشارکت‌کنندگان تقسیم می‌شود و لذا جهانی شدن را فرایندی غیر قابل برگشت تصور می‌کنند. (۳۴) در این رابطه لازم به ذکر است که اگرچه تولید ناخالص داخلی سرانه جهانی در طی قرن بیستم ۵ برابر شد اما سهم سرانه ۲۵

درصد فقیر جمعیت جهان ۳ برابر شده است و چون سهم سرانه ۲۵ درصد ثروتمند جمعیت جهان از تولید ناخالص داخلی ۶ برابر شده است، فاصله درآمدی بین کشورهای فقیر و غنی در این قرن بیشتر شده است و به نرخ ثابت درآمد کشورهای فقیر در ابتدای قرن بیست و یکم کماکان خیلی کمتر از درآمد کشورهای ثروتمند در ۱۳۰ سال قبل یعنی ۱۸۷۰ است. (۳۵) اما اگر معیارهایی که بر توانایی فردی اثر می‌گذارند چون معیارهای توسعه انسانی ملل متحد^۱ مورد توجه قرار گیرند می‌توان گفت که به علت پیشرفت‌های علمی و پزشکی، افزایش استانداردهای زندگی که باعث افزایش طول عمر در کشورهای فقیر شده است این کشورها وضع بهتری از کشورهای صنعتی در ۱۸۷۰ دارند. برای کم کردن فقر و از بین بردن مشکلات نابرابری در کشورهای فقیر توصیه شده است که سیاست‌هایی که مستقیماً اقشار فقیر را حمایت می‌کنند به کار گرفته شوند. اگرچه ایران جزء کشورهای فقیر نیست و علی‌رغم خسارات جنگ هشت ساله درآمد سرانه ایرانیان در سده بیستم به‌خصوص طی برنامه‌های پنج ساله توسعه ملی (سوم، چهارم و به‌ویژه به علت افزایش قیمت نفت برنامه پنجم قبل از انقلاب و برنامه‌های پنج ساله توسعه بعد از انقلاب) افزایش چشمگیر یافته است اما چون این درآمدها به علت ایجاد ارزش‌های افزوده به دست نیامده است افزایش بهره‌وری، کارایی، مدیریت بهتر، رقابت سازنده و موسسات قوی و شرایط مناسب با تغییرات درآمدی نیز به وجود نیامده است. درآمد نفتی ایران طی ۱۹۷۴-۱۹۵۴ بیش از پانصد برابر افزایش یافته است و از حدود ۳۴/۴ میلیون دلار سالانه به ۱۸ میلیارد دلار رسیده است. (۳۶) و پس از ۱۹۷۴ با چند سال استثناء علی‌رغم کاهش قابل توجه صادرات نفت (از حدود ۶ میلیون بشکه به کمی بیش از ۳ میلیون بشکه روزانه) به علت افزایش قیمت نفت در اکثر سال‌ها در حدود همان درآمد سال ۱۹۷۴ باقی مانده است. اما به علت میزان بالای مولید جمعیت کشور که در طی ۲۵ سال به بیش از دو برابر افزایش یافته و کاهش قدرت خرید دلارهای نفتی به علت تورم جهانی و به علت چرخش درآمدهای رانتی، برای واسطه‌گری، اشتغال کاذب و مهاجرت روستائیان به شهرها انگیزه آفریده

1. UN's Human Development Indicators (HDI).

شده است. سوپسید به کارگاه‌های ناکارآمد، دولتی ماندن بخش قابل توجهی از فعالیت‌های اقتصادی و خرابی‌های دوران جنگ و تندروری‌های ناشی از هیجانات انقلاب سال‌های پس از سقوط رژیم گذشته و سیاست‌های محدودکننده کشورهای چپ‌گرا چون آمریکا علیه ایران شرایطی را به وجود آورده است که اعمال سیاست‌گذاری‌هایی که توانایی فردی را نتیجه دهد در شرایط جهانی شدن را لازم ساخته است. به نظر می‌آید تخصیص اقتدارگرایانه منابع به وسیله دولت در تخصیص بهینه به وسیله بازار خلل ایجاد می‌کند و تا زمانی که شرایطی که به توانایی فردی کمک می‌کند ایجاد نگردد شرایط ادغام در اقتصاد بین‌الملل فراهم نخواهد آمد.

نتیجه‌گیری

اگر شرایط مناسب ملی و بین‌المللی وجود داشته باشد، جهانی شدن فرصت‌های نوینی جهت رشد اقتصادی و توسعه سیاسی اجتماعی به علت امکان ادغام در اقتصاد بین‌المللی، فراهم می‌آورد. تخصیص بهینه‌تر عوامل تولید به علت انتقال تکنولوژی و مدیریت به همراه سرمایه‌گذاری خارجی صورت می‌گیرد و باعث رشد نوآوری‌ها، به‌کارگیری روش‌های جدید تولید، رعایت استانداردها و استفاده بیشتر از قابلیت کشورها جهت تاب آوردن در بازار رقابتی بین‌المللی و کسب منافع بیشتر می‌شود.

اگرچه جهانی شدن مشوق خصوصی‌سازی بیشتر برای تخصیص بهینه‌تر عوامل تولید است، اما دولت‌ها در کشورهای در حال توسعه نقش تعیین‌کننده در اجرای پروژه‌های توسعه ملی داشته و دارند. و چون چگونگی اثرگذاری به نحوه ادغام در اقتصاد بین‌المللی بستگی دارد می‌توان ادعا کرد در صورتی که سیاست‌گذاری‌های عمومی به توانایی فردی کمک نمایند امکان استفاده از فرصت‌هایی که یکپارچه شدن جهانی به وجود می‌آورد را افزایش می‌دهند. به عبارت دیگر، پایایی فرایند تغییر و خودبه‌خودی شدن پیشرفت مشروط به تواناساز بودن سیاست‌های عمومی دولت است. اگر سیاست‌های دولت به توانایی فردی بینجامد به امکان ادغام اقتصادی بین‌المللی نیز کمک کرده است. به نظر می‌آید مشارکت سیاسی معنی‌دار و امکان چانه‌زنی سیاسی در سطح ملی شرایط و امکان چانه‌زنی سیاسی دولت را در سطح

بین‌المللی نیز افزایش می‌دهد. افراد جامعه با مشارکت مسئولانه سعی در کسب سهم بیشتری از درآمد و امکانات کشور دارند و اهتمام دولت را در تأمین منافع ملی در سطح بین‌المللی درک و حمایت می‌کنند.

در رابطه با اثر جهانی شدن بر کشورهای در حال توسعه قابل ذکر است که افزایش تجارت با رشد اقتصادی همبستگی نشان می‌دهد و سهم این کشورها طی سی سال آخر قرن بیستم که با افزایش نقش بازار و تجارت همراه بوده است از ۱۹ درصد به ۲۹ درصد افزایش یافته است، اما این افزایش به کشورهای صادرکننده مواد اولیه و کشاورزی تسری نمی‌یابد بلکه به کشورهایی اختصاص یافته که افزایش صادرات آنها به کالاهای صنعتی ساخته شده^۱ مربوط می‌شود. به علاوه، سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی نقش تعیین‌کننده‌ای در رشد اقتصادی کشورهای در حال توسعه داشته است. به خصوص که با فرایند تولید مربوط است و حاوی جزء جدایی‌ناپذیر جهانی شدن یعنی دانش و اطلاعات در رابطه با تولید، مدیریت، بازار صادرات و سیاست‌های اقتصادی بوده و آنها را بسیار ارزان در دسترس کشورهای در حال توسعه قرار می‌دهد. (۳۷) در ایران به نظر می‌رسد سیاهچال توسعه اقتصادی - اجتماعی، غیرتولیدی بودن اقتصاد ملی باشد و چون تولیدی کردن اقتصاد ایران هم موانع بین‌المللی و هم موانع داخلی دارد یعنی هم شرایط بین‌المللی حمایت‌کننده توسعه ملی ایران نیست و هم چرخه‌های اقتصادی وابسته به درآمدهای نفتی ذهنیت و شرایط تخصیص بهینه عوامل تولید را فراهم نمی‌آورند، در نتیجه به کارگیری روشی میان بر حداقل در کوتاه مدت و میان‌مدت معنی پیدا می‌کند. چرا که تغییر در شرایط اقتصادی که بتواند به صورت مکانیسم ماشه‌ای عمل کرده و بخش‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی زندگی شهروندان را متأثر سازد در آینده‌ای نزدیک متصور نیست. لذا نقش سیاست‌گذاری‌های عمومی در تواناسازی افراد که هم مولد اقتصادی و هم فعال اجتماعی و هم مشارکت‌کننده سیاسی باشند تعیین‌کننده است. به عبارت دیگر، چون بازار نمی‌تواند تخصیص بهینه عوامل تولید را به تنهایی انجام دهد نقش دولت در تخصیص قدرتمندانه منابع با توجه به منافع

ملی به عنوان مکمل بازار تعیین کننده خواهد بود.

بسیج نهادی، محمل اجرای سیاست‌های بسیج توده‌ای دولت در راستای تواناسازی فردی، نتایج قابل اعتمادی را در جوامعی چون هندوستان که شرایط اقتصادی - اجتماعی عقب‌ماندگی دازد اما امکان مشارکت سیاسی در آن فراهم شده است به بار آورده است. بدیهی است درآمدهای نفتی و قدرت بسیج‌کنندگی حکومت انقلابی ایران، دولت را در شرایط بهتری جهت اجرای سیاست‌های عمومی قرار می‌دهد. جهانی شدن و تغییرات سریع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ناشی از آن، فرصت‌ها و محدودیت‌هایی را اعمال می‌کند. کشورهای با شهروندان توانا به علت قابلیت‌های بیشتر در شرایط رقابتی‌تر بازار جهانی شده از فرصت‌ها سود بیشتر خواهند برد و جوامعی که شرایط لازم در بهره‌گیری از فرصت‌ها را فراهم نیاورند محرومیت اجتماعی را تجربه خواهند کرد.

یادداشت‌ها:

۱. برای دیدگاه‌های متفاوت در رابطه با جهانی شدن لطفاً مراجعه کنید به:

- a. Clark, I., *Globalization and International Relations Theory*, Oxford University Press, 1999, Pp. 33-51
- b. Hirst, P. and G. Thompson, "Globalization in Question", in the *International Economy and the Possibility of Governance*, Cambridge University Press, 1996.
- c. Eagle, S. "Trade in Context, Approaches to Globalization", in *Global Trade and Global Social Issues*, Edited by A. Taylor and C. Thomas, New York: Routledge, 1999.
- d. Cohn, T. H., *Global Political Economy, Theory and Practice*, Oxford University Press, New York, 2000.
- e. Gilpin, R., *Political Economy of International Relations*, Princeton University Press, 1987, Pp. 25-54.

۲. قابل ذکر است که ۸۰ درصد تجارت و بیش از ۹۱ درصد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در بخشی از جهان که فقط ۲۸ درصد جمعیت دنیا زندگی می‌کنند صورت می‌گیرد. برای اطلاعات بیشتر در

این رابطه به کتاب زیر مراجعه فرمائید:

- Hirst and Thompson, *Ibid.*
3. A. Clark, *Ibid.*, P. 53.
B. Strange, S., *States and Markets: An Introduction to Political Economy*, Pinter, London, 1988.
 ۴. محمدعلی شیرخانی، «اقتصاد سیاسی کنترل خودبه‌خودی جمعیت: رهیافتی نو» مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره سی و پنجم، پاییز ۱۳۷۵، صص ۱۹۷-۲۲۰.
 5. Dean, M., *Governmentality, Power and Rule in Modern Society*, Chapter Three, *Dependency and Empowerment*, London: Sage Publications, 1999.
 6. Rodgers, G., C. Gore and J. B. Figueiredo, *Social Exclusion: Rhetoric, Reality, Responses*, A Contribution to the World Summit for Social Development, ILS and UNDP, Geneva, 1995.
 7. Silver, H. and F. Wilkinson, "Policies to Combat Social Exclusion: A French - British Comparison", Discussion Papers Series, No. 83, ILS, Geneva, 1995.
 8. Faria V. E., "Social Exclusion in Latin America", Discussion Papers Series, No. 70, ILS Geneva, 1994.
 9. Gore C. C. and J.B. Figueiredo, *Social Exclusion and Anti - Poverty Policy: A Debate*, ILS Geneva, 1997.
 10. Wolfe, M., "Globalization and Social Exclusion: Some Paradoxes" in *Social Exclusion: Rhetoric, Reality and Responses*, 1995.
 11. Yepez del Castillo, I. "Review of the French and Belgian Literature on Social Exclusion. A Latin American Perspective", Discussion Papers Series, No. 71, ILS Geneva, 1994.
 12. Gilpin, *Ibid.*
 13. *Ibid.*
 14. Hurrell, A. and Woods, N., "Globalization Inequality", *Millennium*, 1995
24 (3).
 15. Cohn, *Ibid.*, p. 16.
 16. Clark, *Ibid.*

۱۷. لويس جيقه، جهانی شدن بين شمال و جنوب، مصر، الاهرام، ۲۰۰۱/۴/۱۵.
۱۸. اميرمحمد حاج يوسفی، رانت، دولت رانتير و رانتيريسم، اطلاعات سياسی اقتصادی، شماره ۱۲۶-۱۲۵، سال ۱۳۷۶.
19. Richards, A. and J. Waterbury, *A Political Economy of the Middle East, State, Class, and Economic Development*, Boulder Westview Press, 1990.
20. Fesharaki, F., *Development of the Iranian oil Industry, International and Domestic Aspects*, Praeger Publishers, New York, 1976.
۲۱. مک لئود، تاس. اچ.، برنامه‌ریزی در ایران، براساس تجارب گروه مشاوره دانشگاه هاروارد در ایران، ترجمه علی اعظم محمدیگی، نشر نی، ۱۳۸۰.
22. Dean, M. "Dependency and Empowerment", in *Governmentality, Power and Rule in Modern Societies*, London: Sage Publications, 1999, Pp. 61-72.
23. Cruikshank, B., "The Will to Empower: Technologies to Citizenship and the War on Poverty", *Socialist Review*, Vol. 23, No. 4, 1994, Pp. 30-31.
24. Cuming, P., *The Power Handbook, A Strategic Guide to Organizational and Personal Effectiveness*, New York: Van Nostrand Reinhold Company, 1981, P. 221.
25. Ferguson, K.E., "Male Ordered Politics: Femenism and Political Science", in *Idioms of Inquiry; Critique and Renewal in Political Science*, Edited by T. Ball, Albany: State University of New York Press, 1967, P. 221.
26. Denison, E. F., *The Sources of Economic Growth in the United states*, New York: National Bureau of Economic Research, 1962.
27. Ginsberg, B., *The Captive Public, How Mass Opinion Promotes State Power*, Basic Books, New York, 1982.
28. Rouyer, A., "The State and Fertility Decline in Low Income Countries", *International Population Conference*, Vol. 1, New Dehli, 1989, Pp. 201-14
29. Deutsch, K. W., "Social Mobilization and Political Development", *The American Political Science Review*, Vol. IV, No. 3, September 1961,

- Pp.493-541.
30. Rouyer, A. "Political Capacity and the Decline of Fertility in India", *American Political Science Review*, Vol. 81, No. 2, 1987, Pp. 453-70.
 31. Attwood, D., T. Bruneau, and J. Calaty, *Power and Poverty, Development and Development Projects in the Third World*, Boulder, Colorado: Westview Press, 1988.
 32. "Women's Empowement and Demographic Change: What Do We Know?" A Special Publication of the Program on Population, East - West Center Honolulu, Hawaii, USA, 1996.
 33. Dean, *Ibid.*
 34. Clark, *Ibid.*
 35. Hamel, P. et al. *Ibid.*, Pp. 3-5.
 36. Fesharaki, *Ibid.*, P. 132.
 37. Klely, R. and P. Marfleet, *Globalization and the Third World*, Edit., New York: Routledge, 2000, Pp. 1-22.